آیا معاویه‌ها، یزیدها و ترامپ‌ها پیروزند؟

(خاطره‌ای جالب و آموزنده که می‌تواند پاسخی برای این سؤال باشد)

معروف است که در زمان قاجاریه مرد نسبتاً فاضلی که بسیار خوش‌نویس بوده ظاهراً از شیراز برای زیارت به مشهد رفته بود.

در بازگشت، پولش تمام می‌شود یا دزد می‌زند و در تهران در حالی که غریب بوده پی پول می‌ماند. فکر می‌کند که از هنرش که خطاطی است استفاده کند و ضمناً زیاد هم معطل نشود. بر می‌دارد همین عهدنامه امیرالمؤمنین(ع) به مالک اشتر را با یک خط بسیار زیبا می‌نویسد. خط‌کشی می کند، جدول‌بندی می کند، این عهدنامه را در یک دفتری می‌نویسد و آن را به صدراعظم وقت اهدا می کند.

یک روز می‌رود نزد صدراعظم در حالی که ارباب‌رجوع هم زیاد بوده‌اند. نوشته را به او می‌دهد و می گوید هدیه ناقابلی است. پس از مدتی بلند می‌شود که برود. صدراعظم می گوید آقا شما بفرمایید. با خود می گوید لابد می‌خواهد مرحمتی بدهد، می‌خواهد خلوت بشود. چند نفری از ارباب‌رجوع می‌مانند.

باز می‌بیند خیلی طول کشید، بلند می‌شود که برود. دوباره صدراعظم می گوید آقا شما بفرمایید. تا اینکه همه مردم می‌روند، فقط پیشخدمت‌ها می‌مانند.

صدراعظم می گوید فرمایشی دارید؟

این شخص می گوید: نه، من عرضی نداشتم، همین را تقدیم کرده بودم.

پیشخدمت‌ها را هم می گوید همه‌تان بروید بیرون، کسی حق ندارد بیاید داخل اتاق. این بیچاره وحشتش می گیرد که این دیگر چگونه است؟!

صدراعظم می گوید: بیا جلو! می‌رود جلو. آهسته در گوشش می گوید: چرا این را نوشتی و برای من آوردی؟

می گوید: شما صدراعظم یک مملکت هستید، این هم دستورالعمل مولا امیرالمؤمنین(ع) است برای کسانی مثل شما. فرمان اوست راجع به اینکه با مردم چطور باید رفتار کرد. من فکر می کنم شما هم شیعه امیرالمؤمنین هستید و چنین چیزی را دوست دارید. فکر کردم برایتان هدیه‌ای بیاورم، هیچ چیز مناسب‌تر از این پیدا نکردم. گفت: بیا جلو. رفت جلو. گفت: یک کلمه من می‌خواهم به تو بگویم و آن این است که خود علی که این‌ها را نوشت و به این‌ها بیش از هرکس دیگر پایبند بود و عمل می کرد، در سیاست از این‌ها چقدر بهره‌برداری کرد که حالا من بیایم به این‌ها عمل کنم؟ خود علی از همین راهی که دستور داد عمل کرد و دیدیم که تمام مُلکش از بین رفت و معاویه بر او مسلط شد. علی خودش به این دستورالعمل عمل کرد و شکست خورد، پس این چیست که برای من نوشته‌ای؟!

گفت: اجازه می‌دهید جواب بدهم؟

گفت: بله

گفت: چرا این حرف را در میان جمعیت به من نگفتی؟

گفت: اگر در میان جمعیت می گفتم پدرم را در می‌آوردند.

گفت: بسیار خوب، جمعیت که رفت چرا پیشخدمت‌ها را گفتی همه‌تان بروید بیرون؟

گفت: اگر یکی از آنها می‌فهمید که من چنین جسارتی به علی می کنم پدرم را در می‌آورد. گفت: پیروزی علی(ع) همین است.

چرا معاویه بعد از هزار و سیصد سال، احدی کوچک‌ترین احترامی برایش قائل نیست و جز لعنت و نفرین چیز دیگری برای او نیست؟

علی(ع) هم بشری بود مثل من و تو. این احترام را از کجا پیدا کرد که تو اگر به همین نوکرها و پیشخدمت‌ها بگویی آدم‌های بی‌گناهی را گردن بزنید گردن می‌زنند ولی اسم علی را جرأت نمی‌کنی با بی‌احترامی [جلوی آنها ببری]؟

آیا جز این است که علی(ع) را این‌ها به همین صفات شناخته‌اند که علی مجسمه راستی و درستی، مجسمه وفای به عهد و تجسم همین دستورالعملی است که خودش داده است؟ علی(ع) به موجب اینکه به همین سیاست عمل کرد، هم خودش را در دنیا بیمه کرد و هم این‌ها را. اگر در دنیا فردی پیدا می شود که به این اصول انسانیت عمل می کند به موجب همین است که علی(ع) این‌ها را نوشت و خودش عمل کرد. اگر او این‌ها را نمی‌نوشت و خودش عمل نمی‌کرد، سنگ روی سنگ بند نمی‌شد. تو خیال کرده‌ای که این اجتماع را با همان سیاست خودت حفظ کرده‌ای؟! اگر مردم دزدی نمی‌کنند، به خاطر تو دزدی نمی‌کنند؟! صدی نود مردمی که دزدی نمی‌کنند به خاطر علی(ع) و دستورهای علی و امثال علی است. صدی نود مردمی که فحشا نمی‌کنند، به ناموس تو خیانت نمی‌کنند، به خاطر همان علی(ع) و دستورهای علی است. تو خیال کرده‌ای علی(ع) شکست خورد؟! این است که قرآن می‌فرماید: وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَروا سَبَقوا اِنَّهُمْ لا یُعْجِزونَ (انفال:۵۹)؛ کافران هرگز نپندارند که پیش افتادند، (نه) هرگز (خدا و رسول خدا را) زبون نتوانند کرد.

مجموعه آثار استاد شهید مطهری (آشنایی با قرآن(۱- ۵))
ج۲۶، صص: ۳۱۴-۳۱۲- با ویرایش

از صلح مطلوب تا صلح ذلت‌بار

یک دین اگر دین جامعی باشد باید فکر آن روز را کرده باشد که اگر [پیروانش] مورد تجاوز قرار گرفتند و یا اگر فرضاً خودشان مورد تجاوز قرار نگرفتند مردم دیگری مورد تجاوز قرار گرفتند، چه کنند؟ برای اینجا باید قانون جنگ و جهاد مقرر کنند. می گویند صلح خوب است. ما هم قبول داریم صلح خوب است، اما تسلیم و ذلت چطور؟ تسلیم و ذلت هم خوب است؟!

اگر دو قدرت با هم روبه‌رو بشوند و طرفدار مسالمت باشند، هرکدام از این‌ها بخواهد به اصطلاح امروز همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشد، نه این بخواهد به آن تجاوز کند و نه آن بخواهد به این تجاوز کند، بلکه بخواهند با هم در حال آشتی باشند با حقوق متقابل، با احترام متقابل، اسمش صلح است و خوب است و باید باشد.

اما یک وقت هست یک طرف متجاوز است و طرف دیگر به عنوان اینکه جنگ بد است تسلیم در برابر اوست، یعنی ذلت تحمل زور را متحمل می‌شود. این اسمش صلح‌دوستی نیست، این معنایش زیربار ذلت رفتن است. تسلیم‌شدن در مقابل زور که اسمش صلح نیست.

استاد شهید مطهری، جهاد، صص۴۰-۳۹

اشرافیت و فرهنگ اشرافی از نگاه قرآن

شهروز صدرایی

اشرافیت هرچند که یک طبقه از طبقات اجتماعی است ولی آنچه از نظر قرآن مهم و اساسی است اشرافیت به عنوان یک فرهنگ است؛ زیرا آنچه موجب می‌شود تا این گروه اجتماعی در برابر حق و دعوت حق‌طلبان بایستند و از اجرای عدالت جلوگیری کنند، همان فرهنگی است که بر این طبقه اجتماعی حاکم است.

هرچند که اشرافیت به معنای طبقه اجتماعی مطرح می باشد باید از آن در جامعه‌شناسی سخن گفت، ولی در کاربردهای قرآنی و اسلامی، اشرافیت افزون بر اینکه بیانگر یک طبقه اجتماعی است، بیشتر به عنوان یک بینش و نگرش و منش مطرح می‌باشد. به این معنا که اشرافیت، در حقیقت بیانگر نوعی بینش و نگرش و شیوه زندگی مطرح است و می‌توان آن را همانند امت و مذهب شناسایی و درباره ابعاد، آثار و مسائل آن، تحلیل کرد. نویسنده در این مطلب دیدگاه قرآن درباره اشرافیت به عنوان یک فرهنگ به همراه شاخصه‌های آن را توضیح داده است.

اشرافیت به عنوان فرهنگ

اشرافیت هرچند که بیانگر یک طبقه اجتماعی است ولی اگر به دقت تحلیل و تبیین شود روشن می‌شود که بیش از آنکه یک طبقه اجتماعی باشد یک فرهنگ است.

نگاهی که قرآن به اشرافیت دارد، با توجه به فرهنگ آن است؛ از این‌رو نقد قرآن متوجه فرهنگ اشرافیت است.

خداوند در آیاتی چند به تحلیل منش و کنش و واکنش‌های اشراف می‌پردازد و اخلاق و خلق و خوی آنان را تبیین می کند. هدف این نوشتار نیز بازخوانی تحلیل و تبیین قرآن از فرهنگ اشرافیت و آثار آن بر جامعه و روند زندگی عمومی مردم می‌باشد؛ زیرا اشراف به سبب جایگاه و نفوذ اجتماعی تأثیرات شگرف در زندگی عموم مردم به جا می‌گذارند که می‌تواند موجبات گمراهی و یا تباهی جامعه شود.

چیستی اشرافیت

هرچند که واژه اشراف جمع شریف است و در زبان عربی به معنای بزرگ قدر و اصیل و پاک نژاد آمده است (لغت‌نامه دهخدا) اما منظور از آن در این نوشتار چنانکه مردم عادی از آن می‌فهمند صاحبان قدرت و نفوذ مادی و ثروت هستند که مدیریت جامعه را در دست می گیرند و در عصر حاضر از آنان به مافیا هم یاد می‌شود و در قرآن می‌توان آن را با واژه‌های مترف و مَلَا یکسان و مترادف یافت. به این معنا که مراد از اشراف در این عبارت بیشتر همان مفهوم قرآنی مترف و مَلَا است که در آیات قرآن بسیار بدان پرداخته شده است.

در قرآن گزارش شده است که همواره گروه‌ها و طبقاتی اجتماعی در برابر پیامبران قرار می گرفتند که از آنان به نام مَلَا یا اشراف یاد می‌شود. از جمله می‌توان به اشراف یهودی و یا فرعونی اشاره کرد که در آیاتی چون ۲۴۶ و ۲۴۷ سوره بقره و ۴۶ و ۴۷ سوره زخرف و ۲۸ سوره قصص بدان پرداخته و کنش‌ها و واکنش‌های آنان را در مسئله انتخاب دولت و حاکم الهی (طالوت) و یا مبارزه این طبقه با دعوت حضرت موسی(ع) گزارش کرده است.

آیاتی چون ۱۱ تا ۱۳ سوره انبیا و ۲۳ سوره زخرف به اشراف امت‌ها و جوامع و اقوام مختلف اشاره می کند که در برابر دعوت‌های حق پیامبران می‌ایستادند و اجازه نمی‌دادند تا حق گفته و یا عدالت اجرا شود.

ویژگی‌های اشرافیت

چنانکه گفته شد اشرافیت هرچند که یک طبقه از طبقات اجتماعی است ولی آنچه از نظر قرآن مهم و اساسی است اشرافیت به عنوان یک فرهنگ است؛ زیرا آنچه موجب می‌شود تا این گروه اجتماعی در برابر حق و دعوت حق‌طلبان بایستند و از اجرای عدالت جلوگیری کنند، همان فرهنگی است که بر این طبقه اجتماعی حاکم است.

در حال حاضر در جوامع معاصر و پیشرفته همین فرهنگ است که در عمل در برابر دولت‌ها و ملت‌ها ایستاده و اجازه نمی‌دهد تا عدالت اجرا شود و یا حتی صدای عدالت‌خواهان به گوش برسد؛ زیرا بهره‌مندی آنان از ابزارها و امکانات گوناگون و فراوان می‌تواند مسیر حرکت عمومی ملت را تغییر دهد و با افکارسازی و غرقه‌سازی و بهره‌گیری از ابزارهایی چون رسانه، مردم را به سمت‌وسویی که می‌خواهند بکشانند. این‌گونه است که گفتمان غالب اجتماعی همواره در مسیر اهداف و خواسته‌های اشراف بوده و حتی توده مستضعف را به دنبال خویش می کشانند.

از این روست که قرآن نوک حملات خویش را متوجه فرهنگ اشرافی می کند و با تحلیل و تبیین مواضع و خصلت‌ها و خواسته‌های اشراف، مردم را نسبت به آنان حساس می کند؛ زیرا تنها با این شیوه است که می‌توان در برابر فرهنگ اشرافی ایستادگی کرد و با بیداری و روشنگری و تبیین حقوق و ایجاد مطالبات در مردم است که می‌توان آنان را به قیام در برابر بی‌عدالتی برانگیخت و مردم را وادار کرد تا برای دستیابی به عدالت و سهم خویش از جهان هستی با قدرت در برابر اشرافیت زیاده‌خواه بایستند.

اگر به دور و بر خویش از صاحبان قدرت توجه کنید می‌بینید که آنان مردمان خودکامه و مستبدی هستند به‌گونه‌ای که دیگری را تحمل نمی کنند. خودکامگی آنان موجب می‌شود تا کسانی را که در برابرشان فریاد مخالفتی سر می‌دهند شکنجه کرده و به اذیت و آزار آنان بپردازند. (یونس آیه ۸۳)

از نظر اشراف، تنها کسانی حق اظهار نظر دارند که در مرتبه و طبقه آنها باشد. از این‌رو، تفکر و اظهار نظر دیگر طبقات را به معنای ضدیت با فرهنگ و هنجارهای پذیرفته‌شده‌ای می‌دانند که خود، آن را ساخته و بر جامعه تحمیل کرده‌اند. این‌گونه است که گفتمان‌های دیگر را رقیب جدی می‌شمارند و اجازه بروز و ظهور بدان‌ها نمی‌دهند. البته خوی تکبر و خودبزرگ‌بینی، این‌گونه به آنان القا کرده که تنها آنها حق هستند و نظر و افکار و رفتارهایشان مساوی با حق می‌باشد. روحیه خودبزرگ‌بینی که گاه با نژادپرستی پیوند می‌خورد موجب می‌شود تا خود را نژاد برتر برشمارند و دیگران را از نژادهای ناپاک و غیراصیل بدانند. در نتیجه در رفتار اجتماعی نسبت به دیگر طبقات و اقشار جامعه رویه استکبار را در پیش می گیرند.

در حقیقت روحیه تکبر و خودبزرگ‌بینی در اشراف موجب می‌شود تا رویه استکباری داشته باشند و نسبت به گفتمان‌ها و دیدگاه‌های دیگر افراد، نگاهی نامهربان و خشن داشته و حق‌ناپذیری و ضدیت با آن را در پیش گیرند. (اعراف آیات ۷۵ تا ۸۸ و مؤمنون آیات ۲۳ و ۳۳ و ۴۵ و ۴۶ و سبا آیات ۳۴ و ۳۵)

این‌گونه است که بارها دیده می‌شود برای خُردکردن گفتمان و فرهنگ رقیب، از راه اتهام زنی و تمسخر و طنز و جوک وارد می‌شوند تا شخصیت اجتماعی آن‌سوی دیگر را خُرد کرده و مقدمات عقب‌نشینی آنان را فراهم آورند. (بقره آیه ۲۱۲) اتهام‌زنی و تمسخرکردن شکل و قیافه و یا دروغگو جلوه‌دادن و به‌ظاهر و شکل پوشش افراد گیردادن از روش‌هایی است که فرهنگ اشرافی به خود اجازه می‌دهد تا این‌گونه حق را از گردونه رقابت بیرون برد. خداوند در آیات فوق گزارش می کند که چگونه اشراف و سران شرک که سرمست از باده قدرت و ثروت هستند می‌کوشند تا با تمسخر مؤمنان آنان را در موضع ضعف و سستی قرار دهند. در آیات دیگر گزارش می کند که گاه اشراف با پست شمردن مؤمنان می‌کوشند تا آنان را خوار و ذلیل جلوه دهند؛ زیرا معیار سنجش آنان قدرت و ثروت است و آنان شرافت را در این دو عنصر می‌جویند.

به سخن دیگر، ملاک ارزشگذاری از نظر اشراف، ثروت و قدرت است و آنان کسی را انسان می‌شمارند که از این دو بهره‌مند باشند. هنگامی که آنان درباره ملاک‌های انتخاب پیامبر یا رهبرجامعه سخن می‌گویند براساس همان فرهنگ باطل اشرافی خویش ملاک ارزشمندی برای پست‌های معنوی چون رسالت و یا رهبری جامعه را اشرافیت می‌شمارند؛ زیرا گمان می کنند که ثروت و قدرت است که آنها را به خدا نزدیک‌تر کرده و عنوان فرزندان خدا را به آنان می‌بخشد. (زخرف آیات ۲۹ و ۳۱)

از این‌رو هرگاه از این راه‌ها و ابزارها به قدرت نرسند مؤمنان و صالحان را تهدید کرده و به شعله‌های آتشفشان ارجاع می‌دهند که خانمان ملت و دولت را خواهد سوخت. در حقیقت در هنگام شکست و نرسیدن به اهداف با ابزارهایی چون اتهام‌زنی و دروغگوپراکنی و جوک‌سازی و تحقیر و استهزا، از تهدید سود می‌جویند و قبیله و یاران خویش را به رخ مؤمنان می‌کشند. (اعراف آیه ۸۸)

حسادت از قدرت‌یابی رقیب و فرهنگ‌های سالم و اسلامی و دستیابی فردی از جنس مردم به قدرت و رهبری فکری و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی مردم (ص آیه ۶ و ۸) آنان را به عیب‌جویی از مردم و اهل حق سوق می‌دهد و می‌کوشند تا به هر شکلی شده عیبی از رقیب بجویند و یا بسازند (قلم آیات ۱۱ تا ۱۴ و همزه آیات ۱ تا ۳)

آنان در هنگام شکست، از حربه‌هایی چون توطئه و فریب‌کاری افکار عمومی و غرقه‌سازی با ابزارهای نوین و پیشرفته مخابراتی و رسانه‌ای (مؤمنون آیات ۲۳ و ۳۳ و ۳۴) به مقابله با اهل حق بر می‌خیزند (اعراف آیات ۷۵ و ۷۶ و ۸۸) و به انکار انقلاب پیامبران و هدایت و رسالت آنان (همان) می‌پردازند و با خوشگذرانی و میدان دادن به اهل لهو و لعب (سبا آیات ۳۴ و۳۵) می‌کوشند تا اهداف اسلام و حرکت‌های اصلاحی پیامبران و مردم را به ناکامی بکشانند.

بی‌شرمی فرهنگی این طبقه را حتی فراتر از این مقولات است؛ زیرا این جماعت حتی به جامعه و ملت خویش هم رحم نمی‌کنند و با هماهنگی با دشمن، آنان را ترغیب به حمله کرده و یا هنگام حمله ناگهان پشت ملت را خالی می‌کنند. روی‌گردانی از میدان مبارزه با دشمن و همراهی روحی و روانی با آنان از دیگر آثار روحیه اشرافی‌گری است که خداوند در آیه ۲۴۶ سوره بقره بدان اشاره می‌کند.

اگر نگاهی به دور و اطراف خود بیندازیم درمی‌یابیم که در جامعه کنونی خودمان کسانی هستند که با فرهنگ اشرافی‌گری رشد کرده‌اند و همان مواضع و روحیه و رویه را پی می‌گیرند و اجازه نمی‌دهند تا انقلاب اسلامی در مسیر اصلاحی و تغییر درست خود حرکت کند.

از این‌رو هرکسی را که بیرون از دایره طبقه اشرافیت باشد به عنوان شخصی که باید له شود در نظر می‌گیرند و به خود اجازه می‌دهند تا با تحقیر و تمسخر و استهزا از دایره رقابت بیرون رانند. در عصر خودمان اگر به رفتار برخی از اشرافیت پدید آمده پس از انقلاب نسبت به نامزدهای انتخاباتی توجه شود به خوبی می‌توان دریافت که روحیه اشرافیت و فرهنگ اشرافی که در جامعه بنی‌اسرائیل پدید آمده بود در این جماعت نیز به خوبی نمود یافته است.

اشرافیت یهودی بر این باور بودند که طالوت هرچند از هر نظر دارای صفات یک فرمانده نظامی و رهبر اجتماعی و سیاسی است ولی به سبب اینکه از طبقه اشراف نیست قابلیت رهبر نظام سیاسی و شاه‌بودن را ندارد. این‌گونه است که بشدت در مقابل پیامبر خویش می‌ایستند و انتخاب وی را نمی‌پذیرند و حتی پس از انتخاب از سوی پیامبر و خدا به سبب اینکه مطابق میل و فرهنگ اشرافی آنان عمل نمی‌کند، در مدت حکومت وی کارشکنی می‌کنند و در جنگ با جالوت وی را همراهی نمی‌کنند. (بقره آیات ۲۴۶ و ۲۴۷) اشرافیت به سبب بسته بودن در دایره هنجارها و افکار خاص خود، با هرگونه تغییری که به صلاح و مصحلت عموم مردم و جامعه باشد مخالفت می‌ورزد. اشراف در حقیقت انسان‌های مرتجع و واپس‌گرا بوده و نسبت به اصلاحات فکری و فرهنگی و هنجاری و قانونی که به نفع مردم و جامعه باشد مخالفت می‌ورزند. (مؤمنون آیات ۶۴ و ۶۶) هرچند که مدعی اصلاحات و تغییر هستند اما تنها تغییر و اصلاحی را برمی‌تابند که منافع آنان را تأمین و شرایط را برای افزایش قدرت و ثروتشان فراهم‌تر سازد.

در حقیقت روحیه اشرافی‌گری آنان اگر تغییر و اصلاحی را برمی‌تابد در راستای امتیازطلبی و ویژه‌خواری است. (زخرف آیه ۳۱) به نظر می‌رسد که بهره‌گیری از ابزارهای پست و ضداخلاقی چون اتهام دروغگویی که به مصلحان و پیامبران می‌زدند و نیز تحقیر و سبک شمردن دیگرانی که از جنس مردم هستند (انعام آیه ۵۳ و هود آیات ۲۵ و ۲۷ و شعراء آیات ۱۰۷ و ۱۱۱) و تمسخر مؤمنان و انسان‌های صالح و متدینی که به حق بسنده کرده و دست به بیت‌المال دراز نمی‌کنند (بقره آیه ۲۱۲) تنها برای حفظ منافع خود در قدرت و ثروت است.

قرآن نوک حملات خویش را متوجه فرهنگ اشرافی می‌کند و با تحلیل و تبیین مواضع و خصلت‌ها و خواسته‌های اشراف، مردم را نسبت به آنان حساس می‌کند؛ زیرا تنها با این شیوه است که می‌توان در برابر فرهنگ اشرافی ایستادگی کرد و با بیداری و روشنگری و تبیین حقوق و ایجاد مطالبات در مردم است که می‌توان آنان را به قیام در برابر بی‌عدالتی برانگیخت و مردم را وادار کرد تا برای دستیابی به عدالت و سهم خویش از جهان هستی با قدرت در برابر اشرافیت زیاده‌خواه بایستند.

اشرافیت یهودی بر این باور بودند که طالوت هرچند از هر نظر دارای صفات یک فرمانده نظامی و رهبر اجتماعی و سیاسی است ولی به سبب اینکه از طبقه اشراف نیست قابلیت رهبر نظام سیاسی و شاه‌بودن را ندارد. این‌گونه است که بشدت در مقابل پیامبر خویش می‌ایستند و انتخاب وی را نمی‌پذیرند و حتی پس از انتخاب از سوی پیامبر و خدا به سبب اینکه مطابق میل و فرهنگ اشرافی آنان عمل نمی‌کند، در مدت حکومت وی کارشکنی کرده و در جنگ با جالوت وی را همراهی نمی‌کنند.

چراغ راه

پذیرش عمل با معرفت و حصول معرفت با عمل

قال الامام الباقر(ع): «لایقبل عمل الّا بمعرفة، و لامعرفة الّا بعمل.

امام باقر(ع) فرمود: عمل جز با معرفت پذیرفته نمی‌شود، و معرفتی پدید نمی‌آید جز با عمل.[1]

۱- تحف‌العقول، ص۲۱۵

حکایت خوبان

چگونگی رسیدن به حقیقت نیکوکاری

امام سجاد(ع) به فقرا شکر و بادام صدقه می‌دادند. وقتی از ایشان درباره علت انفاق شکر و بادام سوال شد، آیه ۹۲ سوره آل‌عمران را تلاوت کردند: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید. امام سجاد(ع) شکر و بادام دوست داشتند.[1]

۱- الکافی، ج۴، ص۶۱

پرسش و پاسخ

راهکارهای رسیدن به موفقیت و سعادتمندی (۳)

پرسش: از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام چه علل و عوامل و راهکارهایی موجب می‌شود تا انسان بتواند در دنیا و آخرت به اهداف مورد نظر خود برسد و در زندگی احساس موفقیت، سربلندی و سعادتمندی کند؟

پاسخ: در دو بخش قبلی پاسخ به این سوال به مباحثی همچون: جایگاه و اهمیت موفقیت و سعادتمندی، لزوم انتخاب هدف، نقش هدف‌گذاری در کسب موفقیت و سعادتمندی، طبقه‌بندی انسان‌ها براساس اهداف، چگونگی موفقیت در رسیدن به اهداف، نقش دین در شناخت هدف غایی انسان و راهکار رسیدن به موفقیت و سعادتمندی پرداختیم. اینک در ادامه، دنباله مطالب را پی می‌گیریم.

عوامل و اسباب معنوی موفقیت و سعادتمندی

اگر بخواهیم جهت دستیابی به هدف غایی خلقت و موقعیت کامل و همه‌جانبه افزون بر اسباب مادی ظاهری به اسباب و عوامل معنوی نیز توجه داشته باشیم، اهم آنها از منظر آموزه‌های وحیانی عبارتند از:

۱- ایمان به خدا

از مهم‌ترین عوامل و اسباب معنوی که در هر کاری می‌تواند در موفقیت و سعادتمندی انسان، تأثیر مثبت و مستقیم داشته باشد، ایمان به خداست؛ زیرا ایمان به خدا در کنار عمل صالح موجب می‌شود تا خداوند برکات آسمان و زمین را بر امتی سرازیر کند.

قرآن‌کریم می‌فرماید: اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، یقیناً (درهای) برکات آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم. (اعراف- ۹۶)

۲- تقوای الهی

در کنار ایمان به خدا، تقوای الهی بسیار نقش کلیدی دارد. این تقوای الهی همان حرکت بر مدار آموزه‌های وحیانی اسلام است که تحقق‌بخش عبادات واقعی و موفقیت و سعادتمندی در دنیا و آخرت است. «قرآن‌کریم» می‌فرماید: کسی که تقوای خدا را پیشه خود کند، خداوند برای او راه برون‌رفت از مشکلات و تنگناها را قرار می‌دهد، و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد. (طلاق ۲ و ۳)

۳- امنیت فراگیر و جامع

هرگونه اختلال در امنیت افراد یا اجتماع مانند: فقدان امنیت روانی در یک امت و بی‌ثباتی در ابعاد مختلف جامعه و... می‌تواند مخل دستیابی افراد به اهداف مورد نظر خود باشد. شکی نیست که امنیت حقیقی از نظر قرآن در سایه ایمان به خدا پدید می‌آید، زیرا ریشه ایمان همان امنیت است که با تعالیم عبادی اسلام و عمل به آموزه‌های وحیانی آن تحقق می‌یابد. قرآن‌کریم می‌فرماید: هنگامی که ابراهیم(ع) گفت: پروردگارا! این (سرزمین مکه) را شهری امن قرار بده و اهلش را آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند، از انواع ثمرات و برکات بهره‌مند ساز (بقره- ۱۲۶) همچنین در سوره نحل آیه ۱۱۲ می‌فرماید: و خدا (برای پندآموزی به ناسپاسان) مثالی زده است: شهری را که امنیت و آسایش داشت، و رزق و روزی (مردمش) به فراوانی از همه‌جا برایش می‌آمد. پس نعمت خدا را ناسپاسی کردند، در نتیجه خدا به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می‌شدند، بلای گرسنگی و ترس فراگیر را به آنان چشاند.

۴- تعقل و تفکر

از منظر آموزه‌های وحیانی قرآن، تعقل و تفکر یکی از عوامل و اسباب معنوی در توفیق و موفقیت در کارها است. بدین‌معنا که اگر کسی بخواهد در کاری موفیق شود، می‌بایست از عنصر معنوی عقلانیت، تعقل و تفکر بهره گیرد، و در محاسبات خویش حق خدا را مدنظر قرار دهد، زیرا کسی که تعقل نمی‌ورزد و دغدغه اندیشه‌ورزی ندارد، طبیعی است که به سخنان و برنامه‌های مبتنی برحق‌محوری و خدامحوری گوش فرانمی‌دهد، و اگر هم بشنود آن را جامه عمل نمی‌پوشاند. قرآن کریم می‌فرماید: قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران (ازشنیدن حق) و لالان (از گفتن حق) هستند که (در کلام حق) نمی‌اندیشند (انفال- ۲۲)

۵- جهاد در راه خدا

از منظر قرآن کسانی که به امدادهای غیبی دست می‌یابند که جهاد در راه خدا را با اخلاص، در برنامه‌ریزی خویش مدنظر قرار دهند. زیرا کسانی که با اخلاص در راه خدا هر کاری را انجام می‌دهند، خدای متعال با نصرت و یاری خویش آنان را به سرمنزل مقصود و اهدافشان می‌رساند. قرآن‌کریم می‌فرماید: «کسانی که برای (به دست آوردن خشنودی) ما (با مال و جان) کوشیدند، بی‌تردید آنان را به راه‌های خود (راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب الهی) راهنمایی می‌کنیم.(عنکبوت- ۶۹)

۶- امیدواری به خدا

کسی که به خدا امیدی ندارد، و از او مأیوس است، در هر کاری که وارد شود، نمی‌تواند موفقیتی کسب کند. حضرت موسی(ع) در اوج تنهایی صرفاً با امید به خدا از نصرت الهی بهره‌مند شد و خدا او را در کارهایش موفق و سربلند فرمود. موسی(ع) هنگامی که به سوی مدین روی آورد گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست (که انسان را به نتایج مطلوب می‌رساند) راهنمایی کند.(قصص- ۲۲)

۷- ذکر و دعا

انسان باید برای دستیابی به موفقیت و سعادتمندی در دنیا و آخرت، با ذکر الهی و دعا پیوند خویش را با خدایی حفظ کند که همه هستی در اختیار او است و اگر بخواهد آتش را گلستان و تأثیرگذاری علل و اسباب را ساقط می‌کند. لذا باید دست به دعا بردارد و با اتصال به منبع لایزال قدرت و عزت از او بخواهد که او را در سیدن به اهداف خود موفق سازد. قرآن‌کریم می‌فرماید: پروردگارا! ما را (با همه وجود) تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند به وجود آور و راه و رسم عبادتمان را به ما نشان بده.(بقره- ۱۲۸)

(ادامه دارد)

سلوک عارفانه

گناهانی که باعث قطع ارتباط با خدا می‌شود

در دعای کمیل امیرالمومنین علی(ع) این‌جور عرض می کند: خاصیت بعضی از گناهان این است که ارتباط خدا با آدم بریده می‌شود. «اللهم اغفرلی الذنوب التی تحبس الدعاء» خدایا آن گناهان من که سبب می‌شود دعای من حبس بشود و اصلا دعا نکنم، دیگر رویم به طرف تو نیاید، آن گناهان را بیامرز! شاید هرکسی درباره خودش این تجربه را کرده باشد یا دارد، گاهی انسان یک حالتی پیدا می کند که کاری هم ندارد، شغلی هم ندارد، خوابش هم نمی‌آید، وقت این است که انسان به خدای خودش بپردازد، ولی یک ذره هم حال ندارد! گویا اصلاً کسی او را حبس کرده باشد!»[1]

۱- آزادگی بندگی، شهید مرتضی مطهری(ره)، بینش مطهر، ج۳، ص ۱۱۰

شبهه ها و پاسخ ها

اعمال و تعقیبات پس از نماز

شبهه: آیا اینکه بعد از نماز جماعت سه صلوات می‌فرستند، مؤمنان به همدیگر دست می‌دهند و در آخر نماز هم به ائمه سلام می‌دهند، برگرفته از روایات است، یعنی اولاً این سه عمل برای تعقیبات نمازهای واجب سفارش شده است؟ ثانیاً ثواب خاصی برای آن بیان گردیده است؟

پاسخ: برخی اعمالی که بین مؤمنان رواج دارد مستند روایی دارد، برخی نیز گرچه اعمال نیکو و شایسته‌ای هستند، اما روایتی برای آن یافت نشده است.

سه عمل، پس از نماز جماعت بین مؤمنان رایج است: اول اینکه پس از سلام نماز، سه‌بار صلوات می‌فرستند؛ دوم اینکه به یکدیگر دست می‌دهند و سوم اینکه برمی‌خیزند و با روکردن به جوانب مختلف، به اهل‌بیت(ع) سلام می‌دهند. برای اینکه مشخص شود این اعمال، مستند روایی دارد یا خیر، با بررسی احادیث هر موضوع، پاسخ در سه بخش مجزّا ارائه می‌شود.

بخش اول: بررسی مستندات روایی صلوات پس از نماز

یکی از اعمالی که بین مؤمنان بسیار رواج دارد، خواندن آیه «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ...» و صلوات‌فرستادن پس از نمازهای جماعت است. این صلوات را معمولاً سه‌بار تکرار می کنند. با جست‌وجو در احادیث، روایاتی یافت شد که به نظر می‌رسد می‌تواند مستند روایی کافی برای این عمل باشد و جواز آن را از احادیث ثابت کرد.

روایت اول:

در روایتی از امام کاظم(ع) آمده است: «مَنْ قَالَ فِی دُبُرِ صَلَاهِ الصُّبْحِ وَ صَلَاهِ الْمَغْرِبِ قَبْلَ أَنْ یَثْنِیَ رِجْلَیْهِ أَوْ یُکَلِّمَ أَحَداً «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً» اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّیَّتِهِ قَضَی اللهُ لَهُ مِائَهَ حَاجَه سَبْعینَ فِی الدُّنْیَا وَ ثَلَاثینَ فِی الْآخِرَهِ؛ هرکس پس از نماز صبح و مغرب پیش از آنکه از جای خود حرکت کند یا با کسی سخن گوید، آیه «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ...» را بخواند، سپس بر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل‌بیت(ع) صلوات فرستد، خداوند صد حاجت او را برآورده می‌کند؛ هفتاد حاجت در دنیا و سی حاجت در آخرت.»[2]

روایت دوم:

در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: «کسی که بعد از تسبیحات حضرت زهرا(س)، این دعا را بخواند: «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیماً لَبَّیْکَ رَبَّنَا وَ سَعْدَیْکَ اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَی ذُرِّیَّهِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلَامُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَهُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ... وَ بَارِکْ لِی فِیمَا أَعْطَیْتَنِی وَ ارْحَمْنِی إِذَا تَوَفَّیْتَنِی إِنَّکَ عَل